

مجله سیاست دفاعی

شماره ۱۹ تابستان ۷۶

شروع جنگ عراق علیه ایران از نگاه «توسعه سیاسی»

نویسنده: جهانگیر کرمی *

چکیده

این مقاله به چگونگی بحران‌های داخلی کشور عراق بویژه بحران هویت و ملیت در چارچوب عدم توسعه سیاسی پرداخته و تأثیر آنها را در رفتارهای سیاست خارجی و آغاز جنگ تحمیلی از سوی بغداد مورد مطالعه قرار داده است. مباحث نظری توسعه سیاسی، آثار بحران‌های توسعه سیاسی بر رفتارهای خارجی، تاریخچه‌ای از تحولات عراق و شرایط موثر بر تصمیم صدام برای آغاز جنگ از موضوعات مورد بحث هستند.



مقدمه

درباب علل و عوامل تجاوز دولت عراق به سرزمین‌ایر ان مقالاتی نوشته شده که نگارندگان هریک از آنها از و
شده است. **

توجه و تدقیق در علل رفتارهای یک دولت، بویژه رفتاری چون جنگ، از روزه روابط

* آقای جهانگیر کرمی عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع) می‌باشد.

** از میان مقالاتی که در سالهای اخیر پیرامو علل تجاوز عراق به ایران در نشریات داخلی نگاشته شده موارد زیر می‌باشند:

- منوچهر محمدی، «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی»، «کتاب‌های علمی و پژوهشی»، شماره ۳۰، ۱۳۷۱.

- محمد درودیان، «علل تهاجم و شکست اولیه عراق»، «کتاب‌های علمی و پژوهشی»، شماره ۱۶-۱۵، تابستان و پائیز ۱۳۷۵.

میان دولت‌ها و نگرشی دولت-محور و نیز مظاهر قدرت در سطوح منطقه‌ای، بین‌المللی و حتی داخلی امری است که با وجود بیان بخش‌هایی از واقعیت، ما را از درک عوامل ژرفتری که معمولاً تحت شرائطی، برخی کشورها را وادار به اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی می‌کند، باز می‌دارد. همچنانکه برای ایجاد صلح و همکاری نمی‌توان تنها به سطح روابط دولت‌ها، و با گذشت از مسائل بنیادین فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع یک

رفتار در درون جامعه و موجودیت آن، تبیینی عمیق‌تر برای آن اقدام بدست می‌دهد.

اساساً کشور عراق از زمان قیمومت انگلیس و سپس استقلال آن در سال ۱۹۳۲، همواره با بحران‌های ریشه‌دار داخلی ناشی از فقدان اجماع عمومی در مورد هویت ملی و مشروعیت حکومت مرکزی درگیر بوده و روند ایجاد دولت ملی همیشه یکی از نگرانی‌های اساسی هر حکومتی در بغداد بوده است.

اساساً کشور عراق از زمان قیمومت انگلیس و سپس استقلال آن در سال ۱۹۳۲، همواره با بحران‌های ریشه‌دار داخلی ناشی از فقدان اجماع عمومی در مورد هویت ملی و مشروعیت حکومت مرکزی درگیر بوده و روند ایجاد دولت ملی همیشه یکی از نگرانی‌های اساسی هر حکومتی در بغداد بوده است. از این رو، برای فهم رفتارهای خارجی آن، بویژه رفتاری چون شروع جنگ نمی‌توان ماهیت «بی‌ثباتی نهاد دولت» در آن کشور را نادیده گرفت. موضوع نوشتار حاضر این است که با امعان نظر به مسائل توسعه سیاسی (بویژه بحران هویت) در عراق، از ابتدای تشکیل دولت در اوایل سده کنونی و بحران‌های مستمر داخلی بواسطه حاکمیت اقلیت سنی عرب بر اکثریت شیعه و کرد، تاثیر این موضوع را بر اقدامات و رفتارهای دولت عراق، بویژه آغاز جنگ تحمیلی علیه ایران (و البته دو جنگ بزرگ در طول یک دهه) بررسی نماید. در این راستا، سرفصل‌های بحث به شکل زیر خواهد بود: بررسی نظری توسعه سیاسی و بحران ملیت، آثار بحران‌های داخلی بر سیاست خارجی کشورها، بحران‌های داخلی و رفتارهای سیاست خارجی عراق، اوضاع داخلی عراق و تصمیم تهاجم به ایران.

نگاهی به بحران‌های توسعه سیاسی

تحولات جهانی از اواخر قرن نوزده میلادی به بعد موجب برجسته شدن موضوع هویت ملی شد و دولت ملی به مفهوم نوین آن به عنوان یکی از مؤثرترین شیوه‌های اقدام جمعی در راه برآورده ساختن نیازهای اساسی (امنیت فیزیکی و اقتصادی) مطرح گردید. بطوری که در اکثر جوامع، نیاز به ایجاد دولتی کارآمد برای تحقق اهداف مذکور پدیدار گشت. اما پیش شرط عمده برای ایجاد دولتی کارآمد و مؤثر، وجود یک ملت و هویت ملی* مشخص است و از اینرو بسیاری از نظریه‌پردازان توسعه**، نوسازی و توسعه سیاسی را مترادف «ملت‌سازی»*** تلقی نموده و گذر از بحران‌های موجود بر سر راه آن را لازمه اساسی نیل به توسعه سیاسی دانسته‌اند. طرح پیشنهادی شورای تحقیقات علوم اجتماعی بر ای توسعه سیاسی نیز برگردار موفقیت‌آمیز از بحران‌های شش‌گانه بر ای تضمین بقای ملی و ملت‌سازی تأکید نموده است***. این بحر ان‌ها شامل بحران هویت،

در بحران هویت، مردم در یک دولت جدید باید آماده باشند تا ادعاهای برتر دولت نسبت به صلاحیت سرزمینی را در برابر ادعاهای رقیب

هویت ملی و ملیت اساساً یا قومی است و یا مدنی. ملیت قومی یعنی آگاهی از یک هویت مشترک که از فرهنگ و یکان مشترک ریشه می‌گیرد، و صرف پیوندهای نژادی و زبانی است که جمعیتی را به هم نزدیک و هویتی بنام ملت را می‌سازد. اما در ملیت مدنی (یعنی اقامت در یک سرزمین بدون آنکه اهمیت زیادی به عامل زبان، فرهنگ و یا نیاکان داده شود) زندگی مشترک مبنای قرار می‌گیرد. برای مطالعه بیشتر در مورد هویت ملی، انواع ملیت و ارتباط آنها با منازعات جوع کنید به :

-Jack Snyder, "Nationalism and The Crisis of the Post - Soviet State" Survival, Vol. 35, No.1, Spring 1993, PP. 5- 26.

** در سالهای دهه ۱۹۶۰ و پس از آن، بسیاری از نظریه‌پردازان توسعه به بحرانهایی پنج‌گانه توسعه سیاسی توجه نمودند. ادبیات این موضوع را می‌توان در آثار اندیشمندانی چون پای، آلموند، دویچ، بندیکس، فالتز، ایریش و فرانک یافت.

*** Nationbuilding

**** طرح شورای تحقیقات علوم اجتماعی در منبع زیر با عنوان «شش بحران ملت سازی» آمده است:

- Irish and Elken, Introduction to Comparative Politics, (New Jersey: Prentice Hall, Inc., 1978), PP. 81- 90.

بوسیله قومیت، قبیله و دیگر گروهها پذیرفته و بتوانند منافع خود را با منافع ملی و در چارچوب آن تعیین نمایند. عبور از این بحران به مفهوم تلاش برای کسب هویت ملی است که طی آن افراد می‌کوشند در سرزمین معینی که هستند، کلیه افراد را در خصوصیات فرهنگی خویشتن سهیم و شریک بدانند. بدون شک برای ملتی که قرار است بر خود حکومت کند، باید توافق تردیدناپذیری در مورد هویت آن ملت وجود داشته باشد.

بحران مشروعیت، بحران نفوذ، بحران مشارکت، بحران یکپارچگی و بحران توزیع می‌باشند. در بحران هویت، مردم در یک دولت جدید باید آماده باشند تا ادعاهای برتر دولت نسبت به صلاحیت سرزمینی را در برابر ادعاهای رقیب بوسیله قومیت، قبیله و دیگر گروهها پذیرفته و بتوانند منافع خود را با منافع ملی و در چارچوب آن تعیین نمایند. عبور از این بحران به مفهوم تلاش برای کسب هویت ملی است که طی آن افراد می‌کوشند در سرزمین معینی که هستند، کلیه افراد را در خصوصیات فرهنگی خویشتن سهیم و شریک بدانند.^(۱) بدون شک برای ملتی که قرار است بر خود حکومت کند، باید توافق تردیدناپذیری در مورد هویت آن ملت وجود داشته باشد. پس از آن، بحران مشروعیت مطرح است که بر اساس آن مردم باید به اقتدار دولت بر ای حکومت کردن گردن نهاده تا توافق لازم میان افراد در مورد حوزه مشروع قدرت و مسئولیت دولت فراهم شود. همچنین، کارکردها، برنامه‌ها و هدفهای نظام سیاسی با اقبال اکثریت مردم روبرو گردد. در مورد بحران نفوذ، لزوم پشتیبانی مردمی بر ای بقا، ایجاد اعتماد مردمی، و گسترش اقتدار دولت در سراسر کشور مطرح است و در واقع، پلی است میان مردم و حکومت بر ای تضمین هماهنگی و تداوم.

ناهمخوانی میان ادعاهای ملیت و واقعیت‌های سیاسی در بسیاری از کشورهای جدید، یکی از معضلات رایج قرن حاضر می‌باشد که پیامدهای آن به صورت بی‌ثباتی سیاسی، کودتاهای نظامی، جنگ‌های چریکی متعدد و براندازی از خارج جلوه‌گر شده است.

۱- عبدالعلی قوام. « $\mu^3/20\text{Š}k\check{s}$ ° °pBw±⁻ wB^{1/4}w³f w±U» (تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی،

این که چه کسی در روند تصمیم‌گیری مشارکت کند؟ و در چه سطحی؟ مربوط به بحران مشارکت است و انواع گوناگون و درجات متفاوت مشارکت سیاسی اغلب موجب رضایت یا عدم رضایت مردم در کشورها می‌شود. گذر از بحران یکپارچگی زمانی با کامیابی همراه است که نظام سیاسی در یک محیط سیاسی مناسب عمل نموده و میان مردم، میان نخبگان سیاسی و میان مردم و نخبگان تفاهم حاصل گردد. گاهی ریشه بحران یکپارچگی را باید در عدم تفاهم فرهنگی، ارزشی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جستجو نمود. و سرانجام آخرین بحران، بحران توزیع نام گرفته که در این فراگرد باید دید قدرت نظام از چه طریقی در جهت توزیع منابع، خدمات و ارزش‌های جامعه به کار می‌رود و چه گروه‌ها و بخش‌هایی از جامعه از فعالیت‌های نظام بهره‌مند می‌شوند.^(۱)

از نظر لوسین پای، به علت اهمیت ویژه‌ای که بحران هویت دار است، به سختی می‌توان به راه حلی اساسی درباره آن پرداخت. در عین حال، به خاطر اهمیت دو بحران هویت و مشروعیت، چنانچه دومی حل شود، ممکن است اولی را تا مدت‌ها به تعویق افکند.^(۲) بطور طبیعی، یک کشور بایستی تجربه فرایندهای پیچیده ملت سازی را پشت سر بگذارد. معمولاً در بسیاری از کشورها، ایجاد طبقه متوسط موجب حل بحران‌های مذکور می‌شود، چون این طبقه با منافع اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی فراگیر می‌تواند همه گرایش‌های مذهبی، قومی و ملی را در برگیرد و بدین وسیله اتحاد و یکپارچگی لازم را فراهم آورد. ناهمخوانی میان ادعاهای ملیت و واقعیت‌های سیاسی در بسیاری از کشورهای جدید، یکی از معضلات رایج قرن حاضر می‌باشد که پیامدهای آن به صورت بی‌ثباتی سیاسی، کودتاهای نظامی، جنگ‌های چریکی متعدد و براندازی از خارج جلوه‌گر شده است. بر اساس دیدگاه‌های سیاسی در درون هر کشور، «ملت» به عنوان یک ایده‌آل متحدکننده پدیدار می‌گردد، اما اعلان ملت‌های جدید همچنین موجب ظهور انواع جدیدی از تنش‌های بین‌المللی گردیده است. در واقع، انتقال از دوره استعمار به استقلال، تنها خشونت داخلی در درون یک امپراطوری فروپاشیده را به خشونت سازمان یافته در دولتهای جدید منتقل نموده

۱- همان منبع، ص ۱۸۰.

۲- حسین سیف‌زاده، « $\text{°pBw}\pm\text{°}$ » / « $\text{wB}\text{!}4\text{w}$ » (تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۸)، ص ۱۸۳.

و^(۱) یکی از مهمترین معضلات چنین جوامعی آن است که چگونه علائق و منافع محلی پراکنده را در چارچوب ارزش‌ها و احساسات کلی گرای جدیدی که لازمه تأسیس «ملت» است همسو، هماهنگ و سازماندهی کنند. انتقال از تشکلهای محلی به نهادهای ملی مستلزم دست کشیدن از شماری ارزش‌ها و علائق همبستگی‌آور محلی و پیوستن به ارزش‌ها و هنجارهایی است که حداقل همبستگی لازم را برای ایجاد یک جامعه بزرگ ملی فراهم آورند.^(۲)

پس، مقوله هویت نخستین گام در جهت توسعه سیاسی به شمار می‌آید، زیرا هویت با فرآیند ملت‌سازی و ایجاد دولت ملی ارتباط پیدا می‌کند و «دولت ملی» واحد سیاسی مقبول عصر حاضر است.* ملت‌سازی وظیفه اصلی و اولیه دولت‌هایی است که می‌خواهند به توسعه دست یابند و یک کشور واحد و یکپارچه پدید آورند. در وهله اول، توسعه باید از مردم ساکن در یک سرزمین، یک ملت بسازد که دارای مشترکاتی باشند، در غیر اینصورت، فقدان هویت ملی، احساس تعلقات پراکنده، احساس تعلق به نهادها و سمبل‌های متعدد و جز آن از موانع اصلی صورت‌بندی یک واحد سیاسی بشمار خواهند رفت^(۳). اما واقعیت آنست که تمام کشورها نمی‌توانند بحران هویت را بر ارضی پشت سر بگذارند، ضمن آنکه باید توجه داشت که برخی کشورها اساساً یک ملت و جامعه واحد را به معنای خاص آن تشکیل نمی‌دهند، چراکه وفاداریهای قومی و نیز فرهنگ و هویت گروه عمده‌ای از مردم باقیه کاملاً متفاوت است و جمع کردن آنها در واحدی بنام «ملت» بر مبنای هویت و ملیت قومی بسیار

1- "Nation and Nationbuilding" in International Encyclopedia of Social Science, ed by David Sills, Macmillan.

همچنین برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به :

Gerald Easter , "Personal Networks and Postrevolutionary State Building", World Politics, July 1996, PP. 551 - 78.

۲- اصغر پرتوی، «بحران هویت و توسعه سیاسی...» - «B@»³zµ°sQ » «A 2Bφz~Aj » «EjBæ ~B», سال اول، شماره اول، پائیز ۱۳۷۴، ص ۷۴.

* علیرغم اهمیت روزافزون نهادهای بین‌المللی و کثرت کنفرانسیون‌ها و قراردادهای بین‌المللی الزام‌آور و طرح مسائلی چون کم‌رنگ شدن مرزها و فرسایش حاکمیت، هنوز هم دولت‌های ملی به عنوان مهمترین واحدهای سیاسی در جهان قلمداد می‌شوند. ۳- همان منبع.

مشکل است، مگر آنکه بنیاد واحد ملی مورد نظر، براساس هویت مدنی گذاشته بود*. از طرفی، گذار از مرحله وفاداری‌های قومی و قبیله‌ای و فرهنگ سنتی به مرحله جدیدتر، چنانچه تنها حل شدن در گروه قومی دیگری باشد که همچنان به قومیت، قبیله و سنت‌های نژادی خود افتخار می‌کند، در واقع، حل بحران هویت و ملیت نیست، بلکه پاک کردن صورت مسئله و افتادن در دام بحران‌های بزرگتر است، آنچنانکه «پای» نیز بدرستی بر این مطلب تأکید کرده که اگر موضوعات عمده‌ای چون مشروعیت و مشارکت و توزیع در مرحله جدید حل نشده باشد، حل بحران هویت و یا گذار از آن به هر ترتیبی، به تنهایی دردی را دوا نخواهد کرد.

**یکی از قواعد مهم تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورها آن است که
«سیاست خارجی ادامه و گسترش سیاست داخلی است»**

با توجه به این توضیح مختصر در باب مباحث پیچیده بحران‌های توسعه سیاسی، مطلب اساسی برای ما آن است که بحران‌های مورد بحث، چگونه بر روابط میان ملت‌ها تأثیر گذاشته و تا چه اندازه برای تبیین مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی و توضیح برخی رفتارهای خارجی دولت‌ها همانند جنگ و دیگر رفتارهای خشن می‌توان بدانها متوسل شد و یا آنها را جدی گرفت.

تأثیر بحران‌های داخلی بر سیاست خارجی کشورها

یکی از قواعد مهم تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورها آن است که «سیاست خارجی ادامه و گسترش سیاست داخلی است»^(۱) و در سیاست داخلی کشورها، بویژه

* منبع زیر اطلاعات مفیدی در مورد مسائل هویت در کشورهای جهان سوم ارائه می‌کند:

Larry Diamond, Juna Linz and Seymon Martin (eds), Democracy in Developing Countries, Vol. 1, (Boulder: Lynne Reiner Publishers, 1989).

۱- محمود سریع القلم، «تبیین مبانی سیاست خارجی عراق» - «B@»³ «B@»³ «B@»³ سال دوم، شماره دوم، ۱۳۷۴، ص ۳۸۷.

این مقاله بخشی از کتاب زیر است:

کشورهای جهان سوم، مسئله توسعه و بحران‌های ناشی از فقدان آن جایگاه عمده‌ای دارد. بطور کلی، حل بحران‌های توسعه، ملت‌سازی و ایجاد هویت ملی مشخص، امری نیست که بسادگی و در هر شرائطی میسر شود، بلکه هر اجتماعی، بطور طبیعی باید عوامل چسبنده و همگرا را در خود داشته باشد تا شایسته اطلاق «ملت» به مفهوم واقعی آن گردد. در غیر این صورت، تنها زور و نیروی نظامی خشن می‌تواند از گسیختگی آن جامعه جلوگیری نماید، و در جایی که نیرو و زور از چنین نقش و اهمیتی برخوردار باشد طبعاً «مجاری کلامی و مکانیزم‌های نهادی مسالمت‌آمیز حل مسائل اجتماعی، کم‌کم ضعیف شده و از ایجاد حداقل شرائط و مبانی لازم برای ایجاد ملت خبری نخواهد بود. مبتنی بر این مفروضات، دولت‌های اینگونه، ناچار باید در پی مبنایی برای مشروعیت خود (در کنار نیروی نظامی قدرتمند) باشند، تا هضم زور در جامعه از حداقل امکاناتی برخوردار باشد. یعنی مشروعیتی که نه از مبانی و اصول، مانند انتخاب مردم و یا سایر مبادی آن، بلکه از عهده‌داری و نیابت دفاع از ملت! در برابر دشمن خارجی - که حتی اگر وجود نداشته باشد باید آنرا آفرید - بدست می‌آید.

بسیاری از تحلیلگران سیاسی برای تبیین مناقشات بین‌المللی به نظریه «فشارهای افقی» رو آورده‌اند. از این دیدگاه، هرچه فشارهای داخلی بیشتر باشد، احتمال گسترش اقدامات ملی به فراسوی مرزها بیشتر است.

بسیاری از تحلیلگران سیاسی برای تبیین مناقشات بین‌المللی به نظریه «فشارهای افقی» رو آورده‌اند. از این دیدگاه، هرچه فشارهای داخلی بیشتر باشد، احتمال گسترش اقدامات ملی به فراسوی مرزها بیشتر است.^(۱) و چنانچه گذر از بحران‌های توسعه به شیوه‌ای تدریجی و مسالمت‌آمیز میسر نشود، دولت به سمت «امنیت محوری» رو آورده و گسترش نامنی احتمالی و واقعی، نخبگان حاکم را بر آن می‌دارد تا برای پیشگیری از فاجعه بطور زود

Renegade State, Edby S. Chan and A. Williams, Manchester University Press, 1994, PP. 185 - 196.

۱- برای استفاده بیشتر در این رابطه به مقاله زیر رجوع کنید:

- داریوش اخوان زنجانی، «اثرات متقابل ساختارهای داخلی و بین‌المللی: تحقیقی پیرامون علل تجاوز عراق کویت»،

« $\text{wB}^{\frac{1}{4}}\text{w RBi}\hat{\text{A}}\ddot{\text{A}}\text{B}\text{B}\mu\text{B}$ »، شماره ۸-۱۰۷، صص ۳۶۸.

هنگامی از عامل سرکوب و قوه قهریه استفاده کنند. در واقع، ترس از بروز هرج و مرج آنچنان وجود نخبگان را در بر می‌گیرد که در اعمال زور هیچ مرزی در زندگی اجتماعی رعایت نمی‌شود. بنابراین احتمال پیدایش توتالیترسم افزایش می‌یابد^(۱). هانا آرنت نیز در ریشه‌یابی دولت‌های توتالیتر بر بحران هویت تأکید نموده و وجود آن نظام‌ها را از پیامدهای بحران هویت قلمداد نموده است. بر مبنای چنین دیدگاهی، در مرحله بحران هویت، افراد جامعه احساس ناامنی کرده و این احساس موجب رو آوردن به دولتهای توتالیتر می‌گردد. و این موضوعی است که اریک فروم نیز بر آن تأکید می‌کند^(۲). بطور کلی، در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا بخاطر پایه‌های ضعیف حکومت، فضا و جو اقدام به کارهای خطیر راحت‌تر و مناسبتر است، و رهبران از ماجراجوییهای خارجی برای تحکیم و تثبیت موقعیت خود بهره گرفته و یا از طریق نمایش‌ها و کاربردهای نظامی در پی کسب شخصیت بین‌المللی برمی‌آیند.*

متناسب با آنچه درباره آثار خارجی بحران توسعه گفته شد و مطابق با دیدگاه‌های ارائه شده از سوی نظریه پردازان سیاسی و روابط بین‌الملل، بی‌ثباتی داخلی موجب می‌شود تا حکومت‌ها به اقدامات خصمانه و تصمیمات تهاجمی در سیاست خارجی متوسل شوند^(۳)

۱- حسین سیف‌زاده، «بحران دموکراسی در منطقه عربی خاورمیانه»، «*ژاآا*» «*zµ°sQ °*» «*â°*» «*AwA*» «*B@|~*»^۳ واحد آشتیان، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۵، ص ۴۱.

۲- در مورد دیدگاه‌های هانا آرنت و اریک فروم منابع زیر به فارسی ترجمه شده‌اند:

- هانا آرنت، «*©v!2nBT!4\$BU±U*»، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶).

- اریک فروم، «*°jApC pA q!2o£*»، ترجمه عزت‌ا... فولادوند، (تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰).

* افلاطون اندیشمند بزرگ یونانی می‌گوید: «یک شخص ستمگر و خودکامه همواره در پی برافروختن جنگ تازه‌ای است. او فقط به این وسیله می‌تواند احساس نیاز به رهبری چون خود را در مردم زنده نگاه دارد.» و ارسطو بدان می‌فزاید که «آتش افروزان بیشتر از آن جهت جنگ می‌آفرینند که می‌خواهند توجه مردم را نسبت به لزوم رهبریت خود حفظ کنند.»

گفته‌های آن حکیمان از منبع زیر نقل شده است:

- میلر و میل روا، «*S!2±YBU S!2oñTµA*»، ترجمه تقی‌زاده میلانی، (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۰)، ص ۷۹.

۳- جیمز باربر و مایکل اسمیت، «*°nBi °nAq¢TwB!4w S!4µB*»، ترجمه حسین سیف‌زاده، (تهران: نشر قومس،

۱۳۷۲)، ص ۱۵۵.

و با این تفسیر و تحلیل، ارتباطی ارگانیک میان ماهیت سیاست خارجی و سیاست داخلی وجود دارد.^(۱) مطلبی که گمان می‌رود عملکرد برخی دولت‌ها به خوبی آنرا به اثبات رسانده است؛ یعنی تلاش برای ایجاد مشروعیتی که از صندوق آراء مردم بدست نمی‌آید. مروری بر پیدایی دولت در عراق در اوائل قرن بیستم و تحولات آن در قرن حاضر، ما را در پی بردن به این واقعیت بیشتریاری می‌دهد.

اساساً آرامش سیاسی واژه نامفهومی در قاموس سیاسی عراق است.

بحران‌های داخلی و رفتارهای سیاست خارجی عراق

اساساً آرامش سیاسی واژه نامفهومی در قاموس سیاسی عراق است.^(۲) مطالعه تحولات سیاسی عراق در یک قرن اخیر کاملاً نشان‌دهنده فقدان آرامش سیاسی و تأثیر آن بر رفتارهای خارجی بغداد است.

بطور کلی، تاریخ عراق را به عنوان یک دولت به دو دوره تقسیم می‌کنند. دوره اول، که با فروپاشی امپراطوری عثمانی و استقرار حکومت پادشاهی شروع می‌شود و تا کودتای عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ ادامه می‌یابد، و دوره دوم، که دوران حکومت جمهوری است و از سال ۱۹۵۸ تا کنون ادامه دارد.*

همزمان با تضعیف و سپس فروپاشی امپراطوری عثمانی، دولت انگلیس نیز طی جنگ جهانی اول دو ایالت بصره و بغداد را تصرف نمود و طبق قرار داد سور ۱۹۲۰ که میان طرفهای پیروز در جنگ با دول محور منعقد گشت، قرار بر این شد که این دو ایالت تحت

1- Shahram Chubin, "Iraq: Domestic Politics, Foreign Policy" Middle East Monitor, December 1992, Vol. 1, No. 4, P.II.

۲- سریع القلم، همان منبع، ص ۳۸۵.

* این دو دوره را می‌توان به دوره‌های کوچکتری نیز تقسیم کرد:

الف) دوره ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۸ (۱) دوران قیمومیت (۳۲-۱۹۲۰)

(۲) دوران استقلال (۵۸-۱۹۳۲)

ب) دوره ۱۹۵۸ تا ۱۹۹۷ (۱۹۶۸-۱۹۶۸)

(۲) دوران بعث (از ۱۹۶۸ به بعد)

قیمومیت انگلیس قرار گیرند، و پس از آنکه فیصل پسر حسین شریف مکه بوسیله فرانسویان از سوریه رانده شد، آنها او را به عراق آورده و طی یک همه‌پرسی تقلبی به پادشاهی برگزیدند. برای او ایجاد وفاق عام در کشوری که دارای گروه‌ها و اقشار متنوع و با منافع متضاد بود، کار ساده‌ای بنظر نمی‌رسید. عدم تجانس مذهبی، زبانی و ... در میان گروه‌های مختلف منجر به خصومت و سوءظن در بین آنها گردید.

بر اساس قرارداد سور، ایالت موصل به عنوان بخشی از یک کردستان مستقل قلمداد شد، اما وجود منافع نفتی در آن سرزمین و نیز برخی ملاحظات سیاسی و استراتژیک، انگلستان را بر آن داشت تا آن را به سرزمین تحت قیمومت خود منضم سازد و بدینسان، آن چیزی که امروزه کشور عراق خوانده می‌شود، شکل گرفت، بطوری که بسیاری از صاحب‌نظرانی که در مورد عراق مطلب نوشته‌اند، بر ماهیت تصنعی دولت مزبور تأکید نموده‌اند. از جمله، تیری دژاردن کارشناس جهان عرب، نوشته است که «عراق ساخته کاملاً» مصنوعی انگلیسی‌هاست که برای به خود منحصر کردن دو میدان نفتی که همه چیز آن دور از هم جدا می‌کرد - بصره و موصل - تصمیم گرفتند که کردهای شمال و شیعیان جنوب را برگرد بغداد جمع کنند. وی اضافه می‌کند که «اغلب گفته‌اند و درست هم گفته‌اند که عراق از دیوانگی‌های چرچیل است، اما وقتی که برخی از دیوانگی‌ها را برای سالها پایدار نگه دارند، آن دیوانگی‌ها به واقعیت تبدیل می‌شوند»^(۱).

اما، آیا اینک دیوانگی عراقی چرچیل به فرزانگی بدل گردیده است؟ و این مطلبی است که بی‌یرسالینجر، اریک لوران و آندره فونتن نیز پس از بحران کویت دوباره مطرح کرده‌اند که آیا واقعاً یک «ملت عراق» وجود دارد؟^(۲)

به هر حال، قیمومیت انگلیس بر عراق تا سال ۱۹۳۲ طول کشید و در این سال عراق به طور رسمی استقلال یافت، اما نفوذ و سلطه انگلیس تا کودتای سال ۱۹۵۸ همچنان پابرجا

۱- تیری دژاردن، Jo⁺-±1/4!4«kæ، ترجمه حسین مهري، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۵)، ص ۱۹۸.

۲- در این مورد به منابع زیر رجوع کنید:

- آندره فونتن/«Š:°oē!2j~°kM ©Š~ -1/2±~ «B~»؟. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. (تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱)، ص ۱۷۱.

- بی‌یرسالینجر و اریک لوران. jB@wA «B«od» 3~B-[1/4!@] /tnB— ترجمه عباس آگاهی. (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱)،

بود. در دهه ۱۹۲۰ و اوائل دهه ۱۹۳۰، فیصل پادشاه عراق درگیر برخورد با شورش‌های داخلی بود. در این دوره آنگونه که لرد آمری مینویسد، «اگر حکم فیصل در عراق نافذ و جاری بوده، این امر فقط بدلیل وجود هواپیماهای انگلیسی بود و اگر روزی این هواپیماها وجود نداشتند، کل ساختار کشور بناچار از هم فرو می‌پاشید».^(۱) سرانجام، فیصل در نهایت سرخوردگی درگذشت و در یک نامه محرمانه نوشت که «چیزی بنام ملت عراق وجود ندارد، اینها توده انبوهی از موجودات انسانی هستند که فاقد هرگونه آرمان میهن‌پرستی بوده و هیچ رشته مشترکی آنها را به هم پیوند نمی‌دهد...»^(۲)

تا هنگامی که حکام بغداد بطور کامل به حمایت‌های انگلستان متکی بودند، تقریباً با مشکل چندانی روبرو نبودند و آن چیزی که لندن از بغداد انتظار داشت، تنها تأمین امنیت برای بهره‌برداری از نفت بود. اما پس از کودتای ۱۹۵۸ عراق، و با توجه به شرایط محیط بین‌المللی جدید، تلاش‌های دولت برای ایجاد «یک ملت»، به موضوعی اساسی در سیاست داخلی و خارجی عراق تبدیل شد. از این دوره به بعد، تلاش‌های بغداد برای رهایی از تهدیدات داخلی، پیرامون دو محور تشکیل یک ملت یکپارچه و یا حتی حل شدن در یک هویت بزرگ عربی* متمرکز شد البته در صورتی که مرکز آن در بغداد می‌بود.

دولت‌های متعدد عراق از این زمان به بعد، درگیر بحران‌هایی شدند که بیشتر در واکنش به شورش‌های شمال عراق و یا در خواست‌ها و اعتراضات از سوی جنوب بود. واکنش دولت عراق نیز خود بر امواج شورش و تقاضا افزود. کشتار، مهاجرت اجباری، ویرانی روستاها و جایگزینی اعراب به جای کردها از اقداماتی بود که بتدریج در منطقه کردستان ان معارضة متوسل می‌شد.

تلاش کردها برای دستیابی به استقلال و یا خودمختاری محلی، عراق را بویژه از سال‌های

1- ofra Bengio, "The Challenge Of The Territorial Integrity Of Iraq", Survival, Summer 1995, PP.74-5.

2- Frederick W. Axelgard, A New Iraq? The Gulf War & Implications For U.S Policy, (New York: Praeger, 1988), P.5.

* برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به دنکوارت روستو، «تصورات اعراب از تاریخ و مسئله هویت»، در کتاب [\[۱\]](#)—tnB «wB/4w»wB@z-A°n [i]، به ویراستاری استانی رنسون و ترجمه جلیل روشندل، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی

دهه ۱۹۶۰، به خود مشغول داشته است. دولت عبدالکریم قاسم ابتدا توانست تا اندازه‌ای روابط خود را با آنها دوستانه نماید، اما این دوره آرامش، کوتاه بود. در سپتامبر ۱۹۶۱، نخستین درگیری کردها با دولت جدید آغاز شد. این شورش بیشتر در واکنش به سیاست عربی کردن مناطق کردنشین صورت گرفت. دولت مصر در این دوره از کردها پشتیبانی نمود. این شورش‌ها تا سال ۱۹۶۳ ادامه داشت؛ یعنی هنگامیکه کودتای عارف بساط حکومت قاسم را برچید. دو سال بعد نیز درگیریها بار دیگر از سر گرفته شد و تا سال ۱۹۷۰، یعنی زمان انعقاد موافقتنامه مشهور مارس ۱۹۷۰ تداوم یافت.

عمده‌ترین درگیری کردها و دولت عراق تا آن زمان، جنگهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ بود. به سبب کمک و همکاری ایران امریکا، ارتش عراق شکست خورد و شمال کشور، در عمل، در تصرف چریکهای حزب دمکرات کردستان عراق بود. اما قرار داد الجزیره میان ایران و عراق موجب شد که کردها نیز به طور موقتی دست از مبارزه کشیده و رهبران و تعدادی از چریکها در ایران ساکن شوند. پس از آن، برای چندسالی خیال دولت عراق راحت شد. اما در خلال این مدت، اعتراضات و قیام شیعیان اوج گرفت و بار دیگر حکام بغداد با یک بحران جدی روبرو گردیدند.*

با توجه به آنچه از بررسی مختصر تحولات سیاسی عراق تا اواخر دهه ۱۹۷۰ بدست می‌آید، وجود گروههای قومی، مذهبی و زبانی مختلف و از همه مهمتر، عدم وجود وفاق ملی میان آنها، به سبب حاکمیت اقلیتی که به واسطه پشتیبانی خارجی (دوره سلطنت) و یا زور نظامی، بر اکثریت منزوی کنار گذاشته شده فرمان می‌راند، مانع از شکل‌گیری یک دولت ملی و ایجاد یک هویت سیاسی گردیده است.

با توجه به آنچه از بررسی مختصر تحولات سیاسی عراق تا اواخر دهه ۱۹۷۰ بدست می‌آید،* وجود گروههای قومی، مذهبی و زبانی مختلف و از همه مهمتر، عدم وجود وفاق

* برای مطالعه تاریخ بحرانهای اجتماعی سیاسی عراق، نگاه کنید به :

-M.F & P.Sluglett, Iraq Since 1958: From Revolution to Dictatorship , (London: KPI , 1987).

** از نظر خارجی، این دوره با طرح ادعاهای بغداد در مورد حاکمیت بر دولت نوین کویت و استان خوزستان ایران

همزمان است.

ملی میان آنها، به سبب حاکمیت اقلیتی که به واسطه پشتیبانی خارجی (دوره سلطنت) و یا زور نظامی، بر اکثریت منزوی کنار گذاشته شده فرمان می‌راند، مانع از شکل‌گیری یک دولت ملی و ایجاد یک هویت سیاسی گردیده است. ویژگی‌های خاص سیاست‌های داخلی عراق همانند استفاده از نیروی نظامی به عنوان مکانیسمی برای کشورداری، محروم کردن گروه‌های مختلف از مشارکت، تحمیل اراده دولت بر عموم، تغییرات ایدئولوژیکی افراطی و استفاده از ابزارهای نظامی برای حل منازعات، به رفتار این کشور در سیاست خارجی نیز سرایت یافته است. در دوران سلطنت، به سبب وجود یک حامی خارجی (انگلیس) و نیز پیمانهای امنیت منطقه‌ای تحت نظارت انگلیس و آمریکا همانند پیمان سعدآباد و بغداد، سیاست خارجی عراق بوسیله همان قدرتها شکل گرفته و در راستای منافع کلی آنها در منطقه بود. اما با روی کار آمدن دولت کودتا، پس از چندی، اختلافات داخلی به خشونت‌گرائید و ساختار سیاسی و جامعه قبیله‌ای و سنتی در عراق به نقطه‌ای رسید که دیگر هیچ گروه به گروهی دیگر اطمینان نداشت و تمام مبانی حفظ ملیت با خطر روبرو شد.

با وجود کامیابی بعضی‌ها در حفظ قدرت خود، آنها در ایجاد ثبات، آرامش، ایجاد سیستمی منظم و قانونمند، و همچنین در دخالت دادن اندیشه مدنی (غیرنظامی) در فرایند تصمیم‌گیری‌های داخلی، ناتوان بوده‌اند. همچون تمامی دولت‌های پیشین، رهبری عراق تحت حکومت بعضی‌ها بیانگر نامنی جدی در کنش و واکنش‌های رفتاری آنها و همچنین ناخرسندی در برخورد با دیگر دولت‌ها بود. آنها پس از کسب قدرت، مصمم بودند که افزون بر حفظ موقعیت خود، به طرح و بسط چارچوب‌هایی برای توسعه ملی و گسترش پان عربیسم در دنیای عرب پردازند. در این راستا، آنها در پی ایجاد کنترل مرکزی و تمرکزگرایی بودند. مسئله تمرکز دولت، برنامه ملی حول محور ایدئولوژی بعث را فراهم ساخت، و دوره‌ای را در عراق پدید آورد که در آن بعضی از ویژگی‌های سیاست خارجی قابل تمیز است. منازعات ارضی عراق با همسایگانش، اشتیاق به داشتن نقش عمده در جهان عرب، و تمایلات استراتژیک برای حضور مشهود در خلیج فارس از اهم مسائل سیاست خارجی عراق در دوره پیش از بعثی‌هاست، اما پس از سال ۱۹۶۸ این موضوعات با توان، جدیت و قطعیت بیشتری پیگیری شد و مسئله کردها و عدم تجانس گروه‌های سیاسی و نژادی به عنوان مسائل و مشکلات ثابت برای تصمیم‌گیرندگان باقی ماندند.^(۱)

اوضاع داخلی عراق و تصمیم تهاجم به ایران

با تصور شرائطی که در سالهای ۸۰-۱۹۷۹ برای حزب بعث بوجود آمده بود، می توان علل تصمیم صدام برای حمله به سرزمین جمهوری اسلامی ایران را بهتر درک نمود. سقوط شاه در ایران، مشکلات جدی بی ثباتی داخلی و عدم مشروعیت را برای رهبری بعث ایجاد کرد. بُعد مذهبی انقلاب اسلامی، فرصتی را برای شیعیان عراق- که اکثریت طبقه محروم آن کشور را تشکیل می دادند- فراهم ساخت تا سلطه بعث را به تحلیل برند.^(۱) با وجود آنکه نارضایتی سیاسی بویژه در جامعه شیعی یکی از عوامل اصلی نگرانی رژیم در سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰ بود، اما این مسئله از زمان به قدرت رسیدن صدام در تابستان ۱۹۷۹ به عنوان یک معضل اساسی پدیدار شد.^(۲)

به هر حال، بغداد در ابتدا با نسبت دادن تمام حوادث به تهران، یک جنگ تبلیغاتی و نیز یک رشته عملیات خرابکارانه را علیه ایران براه انداخت. شرائط بلافاصله پس از انقلاب نیز این جرأت را به صدام داد تا فرصت را مغتنم شمرده و برای فرار از مشکلات سیاسی داخلی عراق حمله ای گسترده را تدارک ببیند. مطلبی که با استقبال قدرتهای خارجی نیز روبرو گردید.

واکنش خشن دولت به اعتراضات احزاب مخالف مانند حزب الدعوة، از جمله دستگیری تمام اعضای آن و اخراج کردهای شیعه مذهب عراق، هجوم مأموران به شهرهای نجف و کربلا و دیگر شهرهای شیعه نشین، و سرانجام، به شهادت رسانیدن برخی رهبران مذهبی، همگی برخاسته از ترس حکام بغداد از طرح خواست های شیعیان و دیگر مردم عراق بود.

در ژانویه سال ۱۹۷۹، رؤسای جمهور عراق و سوریه که به سبب اختلاف در رهبری حزب بعث مدتها دشمن بودند، با یکدیگر ملاقات نموده و در مورد اتحاد حزبی و کشوری به توافق رسیدند. ژان پی یردینیک در این مورد عقیده دارد که «تصمیم بغداد شاید ناشی از وقایع ایران بود، زیرا برای عراق که شیعیان نیمی از جمعیت آنرا تشکیل می دهند و از قدرت

۱- همان منبع، ص ۳۸۹.

سیاسی محرومند، انقلاب ایران نگران کننده بود»^(۱)

به هر حال، بغداد در ابتدا با نسبت دادن تمام حوادث به تهران، یک جنگ تبلیغاتی و نیز یک رشته عملیات خرابکارانه را علیه ایران براه انداخت. شرایط بلافاصله پس از انقلاب نیز این جرأت را به صدام داد تا فرصت را مغتنم شمرده و برای فرار از مشکلات سیاسی داخلی عراق حمله‌ای گسترده را تدارک ببیند. مطلبی که با استقبال قدرتهای خارجی نیز روبرو گردید. در واقع، اتخاذ جنگ تحمیلی علیه انقلاب اسلامی ایران، «پاسخی انحرافی از سوی دولت عراق و شخص صدام برای نیاز به کسب هویت ملی عراق بود.»^(۲)

بعثی‌ها بقای رژیم و عدم وفاق عام و اجماع ملی را با مانورهای سیاسی و نیروی نظامی پیوند داده و بدینوسیله یک سیاست خارجی ماجراجویانه را در منطقه و بویژه در برابر جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفتند. آنگونه که شهرام چوبین می‌نویسد، «رهبری حزب بعث در جهت نجات بنیان داخلی و تأمین آن با یک مشروعیت جایگزین که در صندوق آراء بدست نخواهد آمد به بزرگ کردن تهدیدات خارجی و اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی مبادرت نموده است؛ سیاستی که نتیجه آن بی‌ثباتی و بحران در منطقه بوده است»^(۳).

از همه آنچه گفته شد این نتیجه را می‌توان گرفت که تلاش بی‌وقفه دولتمردان بغداد بر ای‌حل خشونت‌بار مسائل بر خاسته از عدم توسعه سیاسی و ایجاد یک ملت واحد، آنهم با استفاده از هر وسیله ممکن و بکارگیری خشونت در حداعلاهی آن*، در گرایش دولتمردان این

۱. ژان پی پردرینیک، «n°Bi» 4/4M-Tv©/ترجمه فرنگیس اردلان. (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸)، ص ۴۴۲

۲. مصاحبه با سردار محسن رضایی، «jSwB/4w3» 1B—، شماره ۱۶ - ۱۵ (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، صص ۸-۹

3- Chubin , Op.cit, P.12.

* در اهمیت نیروهای نظامی برای بقای رژیم و اعمال خشونت علیه مردم، عملکرد ارتش عراق طی بحران کویت مطالب آموزنده‌ای را بیان می‌دارند. در طول بحران، زبده‌ترین نیروهای نظامی یعنی لشکر گارد ریاست جمهوری از صحنه نبرد دورنگه داشته شد، چون آنچه بقای حکومت را تهدید می‌کرد نه نیروهای خارجی، بلکه مردم عراق بودند. اندک زمانی پس از بحران، ارتش عراق که باشلیک نخستین گلوله‌های جنگ، فرار را بر قرار ترجیح داده بود، آنچنان برای سرکوب مردم جنگید که بیش از دو میلیون نفر از آنها به خاک جمهوری اسلامی ایران پناه آوردند.

برای مطالعه بیشتر در مورد نقش ارتش عراق به منبع زیر مراجعه شود:

- Saeed Badeeb, "The Impact of Military Power In Iraq Since The 1958 Revolution", American-Arab Affairs, Fall 1990, No.34.

کشور به سمت آشوب، بحر انهای مداوم و سیاست‌های شخصی موثر بوده و این موضوع ضمتتم بر مردم عراق، پیامدهای نامبارکی برای کل منطقه و از جمله کشورمان داشته است. حقیقت آن است که اگر قرار است عراق به عنوان ملتی به مفهوم واقعی آن در جامعه بین‌الملل مطرح گردد، باید شیوه‌های دیگری آزمون گردد که نیازمند مشارکت اکثریت نادیده گرفته شده مردم، و تأکید بر اشتراکات دیگری بجای عنصر قومی عربی (و ایجاد هویتی مدنی) می‌باشد و این طبعاً مستلزم تلطیف و تعدیل در مفاهیم حاکمیت و ملیت است، تا مردم عراق و منطقه ناچار به پرداخت هزینه‌های جبران ناپذیر آن نشوند.